

مبارزه ی زنان کارگر برای حقوق خود

نویسنده: الکساندرا کولانتای

مترجم: نسیم روشنایی

- پیش گفتار مترجم 4
- به جای پیش گفتار..... 9
- فصل اول : جنبش سوسیالیستی کارگران زن
- در کشورهای مختلف..... 18
- فصل دوم : اشکال سازماندهی زنان کارگر در غرب..... 54

پیش گفتار مترجم

"رفقا مسلح شوید! تمام کسانی که آزادی تان را گرامی می دارید، که با نفرت از زنجیرهای بردگی و محرومیت از حقوق مدنی تان بزرگ شده اید! مسلح شوید! کارگران مسلح شوید! زنان کارگر مسلح شوید!"

الکساندرا کولانتای

الکساندرا کولانتای (**Alexandra Mikhailovna "Shura" Kollontai**) در سال 1872، در روسیه به دنیا آمد و در سال 1952 درگذشت. او یک کمونیست انقلابی روس بود که پیش از سال 1914 عضو منشویک و از آن سال به بعد

به بلشویک پیوست. او در سال 1926 دیپلمات شوروی و سفیر اتحاد شوروی در مکزیک بود. وی نخستین زنی بود که سفیر شد.

کولانتای در سال 1899 با لنین دیدار کرد و از آن پس با تئوری مارکسیسم آشنا شد. در 27 سالگی ، در سال 1899، عضو حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه شد. او شاهد قیام یکشنبه ی خونین در سال 1905 در سنت پترزبورگ بود. وی پس از انتشار " فنلاند و سوسیالیسم " تبعید شد و به آلمان، انگلیس و فرانسه سفر کرد. سپس با رزا لوکزامبورگ و کارل لیبنخت آشنا شد.

او دوران تبعیدش را در اسکاندیناوی و امریکا سپری کرد و با پیوستن به بلشویک در سال 1914 به روسیه بازگشت. وی در کنفرانس های بسیاری در کشورهای گوناگون شرکت کرد. بعد از انقلاب روسیه در سال 1917 او کمیسر مردم برای مؤسسه ی رفاه اجتماعی شد. در سال 1919 ، Zhenotdel ، دپارتمان زنان را بنا کرد. فعالیت این دپارتمان، بهبودی شرایط زنان، مبارزه با بی سوادی، آموزش زنان، تعلیم آنان برای ازدواج به شیوه ی جدید، و ارائه ی قوانین کارگری بود. او به

شدت با فمینیسم بورژوایی مخالف بود. این دپارتمان سرانجام در سال 1930 تعطیل شد.

کولانتای مدافع عشق آزاد بود. او معتقد بود وظیفه ی زنان و مردان این است که در راه سوسیالیسم مبارزه کنند. همچنین، معتقد بود سوسیالیسم راستین به وجود نخواهد آمد مگر این که تغییراتی ریشه ای در گرایشات جنسی روی دهد. بنابراین از نظر او باید از هنجارهای ستم پیشه و استثمارگر که در ایده ی بورژوایی نیز تداوم یافته است رها شویم. او می گفت " روابط جنسی غریزه ای انسانی است، مانند گرسنگی و تشنگی ".

کولانتای ازدواج سنتی و خانواده ی سنتی را میراثی غم افزا و ستم پیشه ای از زمان گذشته می دانست که بر مالکیتی خود خواهانه استوار است. اما در جامعه ی کمونیستی هم مرد و هم زن برای جامعه کار می کنند و از سوی جامعه حمایت می شوند، نه خانواده. و به همان نحو، فرزندان شان هم باید اساساً توسط جامعه نگه داری و محافظت شوند.

وی مردان و زنان را به دور افکندن نوستالژی زندگی خانوادگی سنتی فرا می خواند، اگرچه مادری را رد نمی کرد.

کولانتای از فعال ترین و تأثیر گذارترین زنان سوسیالیست و فمینیست در روسیه و انقلاب روسیه بود. ایده های رادیکال او تا سال 1930 در شوروی اجرا می شد و اثرات بسیاری از خود باقی گذاشت. او برای فعال کردن و سیاسی کردن زنان و آموزش به آنها و بیرون کشاندن زنان از مطبخ، تلاش های بسیاری کرد. پیش از او فعالیت های فمینیستی زنان اغلب بورژوایی بود و زنان طبقه ی کارگر راهی به آن نداشتند و به شدت از حقوق انسانی خود نا آگاه بودند. او همراه با افرادی مانند کلارا زتکین، برای بیدار کردن زنان پرولتاریا و جذب آنها به کل فعالیت سیاسی و انقلابی بسیار کوشیدند.

کولانتای برای فعالیت سیاسی به این ایده معتقد بود که مبارزه ی زنان برای احقاق حقوق خود باید به کل مبارزه ی طبقه ی کارگر پیوند بخورد و این ایده ی انسانی را اجرا کرد. همچنان که امروز نیز مبارزات زنان، اقلیت های جنسی، اقلیت های نژادی، مبارزات صنفی و کارگری، مبارزات زیست بوم گرایی و دیگر مطالبات آزادی خواهانه و مساوات طلبانه، علاوه بر فعالیت های خاص مطالبات خود، باید با کل مطالبات انسانی طبقه ی فرودست پرولتاریا، یعنی مبارزه با سرمایه داری، مذاهب توتالیتر، ارتجاع، پدرسالاری و هر نظام و نهادی که ستم و

استثمار را برای انسان و جهان تولید و بازتولید می کند، بپیوندند تا از دلِ مبارزاتشان سرانجام به حقوق خویش و نتایجی انسانی و عقلانی دست یابند.

آگوست 2009

مبارزه ی زنان کارگر برای حقوق خود

به جای پیش گفتار

این رساله که اکنون در حال انتشار آن هستم ،رساله ی جدیدی نیست. تجدید چاپ مقالاتی است که قبل از جنگ منتشر شده بود. اما مسئله ی سازماندهی که در کنگره ی زنان کارگر مطرح شد، این دستور کار را به ابزاری تبدیل می کند برای آژیتاسیون توده ی زنان کارگر به منظور کشاندن آنها به حزب و بدین سان، مهیا کردن نیروی تازه برای ساخت روسیه ی کمونیست .

در این اثنا، ما از کمبود مبرم مطالب رنج می بریم که می تواند به رفقای حزبمان کمک کند . رفقای که اکنون مشغول

سازماندهی کمیسیونی هستند تا با ارائه ی اطلاعات درباره ی تاریخ جنبش های زنان کارگر و درباره ی این که در حوزه ی سازماندهی زنان پرولتر در کشورهای دیگر چطور و چگونه عمل شده ، میان زنان کارگر آژیتاسیون و تبلیغ کنند. کمبود مطالب حزب ما درباره ی این مسئله ی خاص مرا واداشت که با تجدید چاپ عجولانه ی همان فرمت قبلی مقالاتم بدون این که بتوانم آنها را بازنگری کنم ، موافقت کنم . اگر همان واقعیت ها را دوباره می نوشتم ، بسیاری از آنها را به شیوه ی دیگری ارزیابی می کردم. این جنگ و انقلاب جهانی تغییراتی اساسی در منش و رفتار تمام جنبش های کمونیستی کارگران به وجود آورده است؛ نمونه ی ایده آل ، یعنی حزب کار آلمان، که صرفا خود را با فعالیت های صلح آمیز پارلمانی تطبیق داد، دیگر برای ما نمونه ای ایده آل نیست. مبارزه ی انقلابی مسائل تازه و شیوه های جنگی جدیدی برای فعالیت ایجاد کرده است. جنگ و انقلاب آنچه استوارترین بنیان های ثابت زندگی به نظر می رسید را متزلزل ساخته است. و همچنین، وضعیت زنان ،پیش رویمان تغییر کرده است.

تا زمان جنگ، فرایندی که به موجب آن زنان به سوی اقتصاد کشیده می شدند با سرعت به مراتب کمتری از این چهار و نیم سال اخیر انجام شده ، یعنی سال های رشد و

گسترش سریع و پرتب و تاب زنان کارگر در تمام حوزه های زندگی صنعتی. خانواده ی کهن، ثابت و تغییر ناپذیر به نظر می رسید؛ و حزب هر بار که می خواست زنان کارگر را به مبارزه ی طبقاتی بکشانند، مجبور بود بر علیه این شیوه های زندگی و سنت ها بجنگد. واقعیت این است که کار خانگی رو به نابودی بود و گذار به آموزش دولتی کودکان، نه مسائل عملی، زنده و بالغ حال حاضر، بلکه یک روند تاریخی و فرآیندی مطول ملاحظه می شد. احساس زنان کارگر در حوزه ی اقتصادی (نابرابری حقوق مردان و زنان) و در حوزه ی سیاسی (عدم حق رأی و نابرابری در حقوق شهروندی)، بسیار نیرومند بود.

این نابرابری، در عرصه های اقتصادی و سیاسی، همراه با بردگی برای خانواده هایشان و اداره کردن خانه، یک دسته بندی روان شناختی بین زنان و مردان کارگر ایجاد می کرد و بستری فراهم آورد که از آن، سازمان های مستقل زنان کارگر به شکل انجمن و اتحادیه های زنان کارگر، کلوب ها و مانند آن، در کنار احزاب سوسیالیستی کلیه ی کارگران در تمامی کشورها ظاهر شدند. هرچه احزاب سوسیالیستی در کار تبلیغات میان زنان کارگر فعال تر می شدند، این سازمان های مخصوص کارگران زن نیز سریع تر از بین می رفتند.

اما تنها یک تغییر بنیادین در تمامی ابعاد وجودی زن طبقه ی کارگر، در شرایط خانه و زندگی خانوادگی در همان حال که وضعیت برابری با مردان در حقوق مدنی به دست می آورد است که یک بار و برای همیشه مانعی را محو خواهد که تا به امروز به او اجازه نداده نیروهای خود را آزادانه برای این مبارزه ی طبقاتی به جریان اندازد.

این جنگ انگیزه ای را برای گسستی بنیادین در موقعیت اجتماعی زنان فراهم کرد. کامل کردن این وظیفه بر عهده ی انقلاب باقی می ماند. این جنگ، "پرستاری و دایگی" را به جبهه ی جنگ کشاند؛ نود درصد زنان مجبور بودند خود و فرزندانشان را برای شرایط جنگی آماده کنند. این مسئله حاد می شد: با فرزندان ملیون ها زنی که باید بخش زیادی از روزشان را صرف آماده کردن تدارکات جنگی، نارنجک ها، گلوله ها و فشنگ ها کنند، چه باید کرد؟ در این شرایط بود که این سؤال باید مطرح می شد، نه به عنوان مسئله ای نظری و نه به عنوان چیزی مطلوب برای آینده ای دور، بلکه به عنوان اقدامی عملی: حمایت دولتی از مادرانگی و دوران کودکی. حکومت های سرمایه داری مجبور بودند که نگران آینده ی

کودکان سرباز باشند و بدون میل و رغبت ، موقعیتی را فراهم می آوردند که مراقبت از کودکان با مسئولیت دولت باشد.

حرکت از عروسی و نامزدی به سوی جبهه ی جنگ، و هراس زن از سرنوشت محبوبش ، دلیلی بدیهی برای افزایش تعداد کودکان نامشروع است . و بار دیگر دولت سرمایه داری بورژوازی ناچار می شود، تحت فشار جنگ ، به خودش ضربه وارد کند و از یکی از مقدس ترین حقوق تخطی کند یعنی حق ویژه ی ازدواج قانونی. دولت مجبور شد به خاطر رفاه سربازان، مادران و کودکان مشروع و هم نامشروع در مقابل قانون برابر سازد. آلمان، فرانسه و انگلستان سرانجام مجبور به این عمل انقلابی شدند.

این جنگ نه تنها تقدس و استحکام پایدار ازدواج کلیسایی را از بین برد، بلکه، همچنین از یکی دیگر از بنیان های تاکنونی کار خانگی نیز تخطی کرد. افزایش قیمت ها و صف های طولانی که زن خانه دار را از پا در می آورد و سیستم احتکار تا وقتی که موجودی انبارها ته بکشند ، همه ی این ها به وضعیتی منجر شد که در آن زنان، خود ، لغو کار خانگی را تسریع کنند و ترجیح دهند از تسهیلات عمومی استفاده کنند.

سپس اقدام نابودی بردگی اجتماعی زنان، آنچنان که گذشت از طریق انقلاب بزرگ کارگری انجام یافت. زنان کارگر و کشاورز در مبارزه ی بزرگ آزادی خواهی ، پایه پای مردان شرکت جستند. همان طور که ساختار اجتماعی با دو رکن مالکیت خصوصی و حکومت طبقاتی به لرزه در می آمد، مستثنی سازی پیشین جنس زن فروپاشید. این آتش عظیم طغیان جهانی پرولتاریا، زنان را از کنج آشپزخانه به سوی عرصه ی نبرد، سنگرها ، و مبارزه برای آزادی فراخواند. زن وقتی در کنار سنگفرش های آشنای خیابان ، در کنار تشت و گهواره، صفیر گلوله و فریاد جنگندگان کارگر را می شنید، مبهوت می ماند و از احساس امنیت در خانه های خود دست می کشید: "رفقا مسلح شوید! تمام کسانی که آزادی تان را گرامی می دارید، که با نفرت از زنجیرهای بردگی و محرومیت از حقوق مدنی تان بزرگ شده اید! کارگران مسلح شوید! زنان کارگر مسلح شوید!"

این انقلاب کارگران زن را با جنبش های توده ای عظیم و با مبارزه برای تحقق کمونیسم آشنا کرد. انقلاب در روسیه برای زنان برابری کامل سیاسی و شهروندی فراهم آورد. این انقلاب مطالبات زنان کارگر تمام کشورها یعنی حقوق مساوی برای کار مساوی را تحقق بخشید. این انقلاب انقیاد دگرباره ی زنان

توسط خانواده هایشان را ناممکن ساخت. همچنین، این انقلاب روش های قبلی جنبش های کارگری که توسط دوره ی مصالحه جوی حکومت پارلمانی شکل یافته بود را منسوخ کرد. ما از دوره ی بین الملل دوم ، نه تنها به مدت چهار سال، بلکه با تغییر کامل جغرافیایی در حوزه ی اجتماعی و روابط اقتصادی گسستیم.

و از این نقطه نگاه، تاریخ مصرف بیشتر مقالات چاپ شده در این کتاب گذشته است. اما موضوع اصلی همچنان سر جای خود باقی است و هنوز کاملا زنده است. موضوع بنیادینی که سعی کرده ام رشته ای اصلی آن را در این مقالات بگنجانم، لزوم کار خاص در بین زنان پرولتاریا، کار مجزا در چارچوب حزب، و تاسیس یک گروه ویژه مانند کمیسیون، گروه یا کمیته برای این منظور در حزب است.

با وجودِ عمق تغییراتی که جلوی چشم ما در زندگی و ساختار اقتصادی کشورمان به وسیله ی جنگ و انقلاب صورت گرفته است، با وجودِ راه طولانی که روسیه ی شورایی در مسیر کمونیسم پیش رفته است، اما میراث نظم سرمایه داری هنوز ریشه کن نشده است؛ شرایط زندگی، شیوه ی زندگی خانواده ی طبقه ی کارگر، سنت هایی که ذهن زنان را به

زنجیر می کشد، بردگی کار خانگی، تمام این موارد هنوز از بین نرفته اند. از آنجا که تمام این عوامل که مانع شرکت فعال زنان طبقه ی کارگر در جنبش آزادی خواهانه ی پرولتاریای قبل از جنگ می شوند، همچنان برپا هستند، از آنجا که حتی اکنون هم حزب باید عقب ماندگی سیاسی زنان و بردگی زنان کارگر توسط خانواده هایشان را در نظر بگیرد، پس ضرورت کار فشرده میان زنان پرولتاریا، با کمک یک دستگاه حزبی که خاص این هدف تأسیس شده باشد، همچنان امری است مبرم.

تأسیس کمیسیونی برای آژیتاسیون و تبلیغ میان زنان کارگر در پایتخت و در استان ها، بدون شک، این کار را تسریع خواهد کرد. زمانی بود که ایده ی کار خاص در حزب، که من از سال 1906 از آن حمایت کرده بودم، حتی بین رفقای خودمان هم با مخالفت مواجه می شد. اما اکنون، بعد از تصمیمی که در کنگره ی زنان کارگر سراسر روسیه مطرح شد و توسط حزب تصویب شد، تنها کار باقی مانده، پیاده سازی عملی آن است. حزب ما یک جنبش مجزای زنان کارگر یا هر اتحادیه یا انجمن مستقل زنان کارگر را روا نمی دارد، اما هرگز سودمندی تقسیم کار را در حزب یا تأسیس چنین دستگاه حزبی خاص را که نوید افزایش شمار اعضا یا تأثیر عمیق تر در میان توده ها را می دهد، انکار نمی کند.

در حال حاضر، روسیه ی شورایی به نیروهای تازه نفس بسیاری نیاز دارد، هم برای مبارزه با دشمن و هم برای ساخت جامعه ی کمونیستی. وظایف کمیسیون حزب برای تحریک و تبلیغ در میان زنان کارگر چنین است: ایجاد و آموزش این نیروها از بین میلیون ها زن از جمعیت زنان کارگر.

امیدوارم این رساله به عنوان یک راهنما بتواند برای آن دسته از رفقایم، که قصد دارند خود را به طور خاص، وقف کار در بین زنان پرولتاریا کنند، مفید باشد.

امیدوارم که آنها از این کتاب، اطمینانی را حاصل کنند که این کار دشوار و بعضا بی پاداش را بر خود هموار کرده اند، آنها در خدمت یک طرح "منحصر" برای زنان، یا کاری صرفا زنانه نیستند، بلکه درگیر وظیفه ی کلی ساخت حزب کارگری جهانی و متحدی هستند که در برابر چشمان ما در حال دستیابی به دنیای جدید و درخشان کمونیسم بین المللی هستند.

فصل اول

جنبش سوسیالیستی زنان کارگر در کشورهای مختلف

باید دانست که تصویری شفاف تر و مشخص تر از جنبش سوسیالیستی زنان وجود ندارد. اما ضمناً، خشم بسیاری را برانگیخت و اغلب از زمانی که سوسیال دموکرات ها مسئله ی مستقل زنان را انکار می کنند، تعجب ها و پرسش هایی می شنویم: جنبش کارگران زن چیست؟ چه وظایف و اهدافی دارند؟ چرا نمی تواند با کل جنبش طبقه ی کارگر ادغام شود، چرا نمی تواند در کل جنبش حل شود؟ آیا این بقایای فمینیسم بورژوایی نیست؟

چنین پرسش هایی فقط در روسیه مطرح نمی شوند. بلکه در همه ی کشورها و به تمامی زبان ها تکرار می شود. اما

عجیب تر از همه این بود که آنها درست در جایی که جنبش کارگران زن کمترین گسترش را داشته و زنان متشکل کارگر کمترین تعداد را در احزاب و اتحادیه ها داشته باشند، بلندترین و مجاب کننده ترین صداها را در انکار ضرورت کار مجزا و فنی در میان زنان پرولتاریا و روش ساده انگارانه شان را شنید. آنها از گره در هم پیچیده ی مسائل زنان و مسائل اجتماعی عام به راحتی می گذرند.

جنبش زنان کارگر لفظاً از بطن واقعیت سرمایه داری رشد کرد. اما برای مدتی طولانی با تردید در انتخاب روش های خود، آزمایشی پیشرفت کرد. جنبش زنان کارگر اشکال به شدت متفاوت و گوناگونی به خود گرفت. این اشکال از کشوری به کشور دیگر تغییر می کند و با شرایط مکانی خاص و با ویژگی جنبش زنان منطبق می شود. اما، به تدریج، مخصوصاً در کشورهایی که دموکراسی اجتماعی قدرتمندی دارند، دستگاه حزبی معینی برای خدمت به جنبش سوسیالیستی زنان برخاسته است.

امروز، دشوار ممکن است بتوان سوسیالیستی را یافت که با ضرورت سازمان دهی گسترده ی زنان پرولتاریا مخالف باشد. سوسیال دموکرات های تمام کشورها به شمار ارتش زنان خود

افتخار می کنند که شانس موفقیت شان در مبارزه ی طبقاتی را بیشتر کرده و روی این نیروی رو به رشد حساب باز می کنند. در نتیجه، چنانچه اختلافی وجود دارد راجع به ماهیت این مسئله نیست، فقط درباره ی شیوه ها و ابزار آژیتاسیون و کار در میان زنانی است که نصف طبقه ی کارگر هستند. با وجود این، در تمام کشورها پیروزی حیاتی در این استدلال به سبک کار آلمانی برمی گردد، یعنی به آمیختن زنان و مردان طبقه ی کارگر در یک سازمان حزبی، در حالی که جدایی و خودمختاری آژیتاسیون در میان زنان طبقه ی کارگر حفظ شود.

جنبش سوسیالیستی زنان هنوز بسیار جوان است: فقط حدود بیست سال است که از موجودیت آن می گذرد.

درست است که پیش از این سازمان های کارگری، اتحادیه ها و احزاب، زنان را در شمار اعضای خود به حساب می آوردند. آنها قبلاً به عضویت حزب یا اتحادیه های صنفی در می آمدند، اما وقتی زنان کارگر تشکیلات حزبی یا صنفی می شدند، از حیطة هایی که بر روی زنان بیش از همه تأثیر می گذارد، دفاع نمی کردند. این وضعیت تا اواسط دهه ی 1820، در انگلستان تا قرن بیستم، و در روسیه تا انقلاب 1905 برقرار بود. کاوش

بر مسائلی که زنان کارگر را به عنوان زن تحت تاثیر قرار می دهد، و دفاع از منافع شان به عنوان مادران و زنان خانه دار، بدون هیچ مبارزه ای در دستان فمینیستهای اردوگاه بورژوازی باقی ماند.

اواسط دهه ی 1890 را می توان یک نقطه ی عطف دانست. در کنگره ی حزب سوسیال دموکرات در گوتا در سال 1896، و با اصرار کلارا زتکین، جهت کار آژیتاتوری خاص و مستقل در میان زنان، مبانی کار مطرح شد. در همان سال، در کنگره ی بین الملل سوسیالیستی لندن، نخستین جلسه ی سی زن سوسیالیست با نمایندگی برای کنگره ی بین الملل از انگلیس، آلمان، امریکا، هلند، بلژیک و لهستان برگزار شد. این کنفرانس آغاز تلاشی نسبتاً کم برای احیای جنبش سوسیالیستی زنان در کشورها ی دیگر بود.

این جلسه ی خصوصی بیش از همه مسئله ی ارتباط بین فمینیسم بورژوایی و جنبش سوسیالیستی زنان را بررسی می کرد. در این جلسه، لزوم ترسیم تمایزی مشخص میان این دو تصدیق شد، و به آژیتاسیون سوسیالیستی خاص در بین زنان کارگر به منظور کشاندن آنها به سمت صفوف حزب کل طبقه تمایل نشان دادند.

از اولین جلسه ی بین الملل زنان سوسیالیست دو دهه گذشته است. در آن سال ها سرمایه داری با اتکا به قوانین اش، نه تنها شاخه های جدید صنعت را، بلکه کشورهای جدید را هم اداره می کرد. زنان کارگر در صنعت هر سال با کسب اهمیت اجتماعی قابل ملاحظه در زندگی اقتصادی مردم ، جایگاه خود را مستحکم تر می کرد. اما از آنجایی که آنها با هم اتحاد نداشتند، به سازمان ها وارد نشدند، و به همکاران مرد خود پیوند متعهدی نیافتند و زنان کارگر در واقع به عنوان رقبای کاری خطرناک مردان ظاهر شده و پیشرفت مبارزه ی سازمان یافته ی کارگران را تحلیل می بردند. در آن سال ها سازمان دهی کارگران زن مسئله ای ضروری و حیاتی شد. اما در برخورد با مسئله ی سازمان دهی نیمه مؤنث پرولتاریا و انطباق آنها با شرایط واقعیت اجتماعی پیرامون ، هر کشوری این مسئله را به روش خودش حل کرد.

این امر تنوع روش های تشکیلاتی را شرح می دهد. زنان کارگر به سازمان های کل طبقه، به اتحادیه ها پیوستند، خود را در اتحادیه های زنان به طور مجزا سازمان دادند، کلوب های خود را تأسیس کردند، و انجمن هایی برای آموزش به خود و در نهایت، انجمن خاص زنان را در حزب تشکیل دادند که

مسئولیت کار تشکیلاتی و آژیتاتوری میان زنان را بر عهده می گرفت. تشکیل انجمن خاص زنان در حزب آخرین نمونه ای از کار است که مؤثرترین و مناسب ترین راه را برای ورود زنان کارگر در مبارزه ی طبقاتی ارائه می دهد. [نمی توان از نظر دور داشت که اتحادیه ها نیز در نهایت به این شعور دست یافتند و حتی در عرصه های صرفا اقتصادی، کمیته های آژیتاتوری زنان خود را برای انجام کار میان زنان کارگر، تشکیل دادند. بنابراین، برای مثال، از سال 1895 به بعد، کمیته ی عمومی اتحادیه های صنفی آلمان شامل یک کمیته ی مرکزی برای کار آژیتاتوری در میان زنان بود.]

تا سال 1907، جنبش زنان کارگر چنین ابعادی را مد نظر قرار داده بود تا بتواند فراخوانی برای اولین کنفرانس بین المللی زنان در اشتوتگارت (شهری در جنوب غربی آلمان) در پیوست با کل کنگره ی بین الملل سوسیالیست را مقدور سازد. سوسیالیست های زن، نه تنها اطلاعات شان را درباره ی آنچه در کشورهای خود بدان دست یافتند با هم رد و بدل کردند، بلکه، تصمیم گرفتند کارهایشان را در همین راستا دنبال کرده و با تمام توان ممکن، رشد و توسعه ی آتی جنبش زنان کارگر را ترویج کنند. پس از برخی از مخالفت ها، پیشنهاد زنان سوسیالیست آلمان در رابطه با تأسیس کمیته ی مجزای بین

المللی زنان را پذیرفتند، که پیوند بین سازمان های زنان کارگر را در همه ی کشورها تقویت می کرد.

جنبش بین الملل زنان کارگر، روزنامه ی *Gleichheit* (برابری) را که توسط حزب آلمان منتشر می شد را به عنوان ارگان مرکزی اش به رسمیت شناخت.

کنفرانس اشتوتگارت، بر این بخش مستقل زنان به عنوان ضرورتی برای کار مثمرتر در میان زنان پرولتاریا صحه گذارد. به وضوح معلوم گشت که اگر چه جنبش پرولتاریایی زنان، یک بخش جدانشدنی از کل جنبش کارگری است، اما به سبب شرایط خاص زنان کارگر و موقعیت اجتماعی و سیاسی خاص زن در جامعه ی مدرن از ویژگی های اصیل و خاص خود برخوردار است. اگرچه اهداف آژیتاسیون که صریحا به منظور همراستا کردن زنان به طور گسترده با جنبش کارگران است، و اگرچه این اهداف جزئی از یک هدف کاملا سراسری است، با این حال، چون این اهداف بیشترین ارتباط را با منافع زنان دارند، ابتکار عمل نمایندگان زن طبقه ی کارگر بهترین شیوه جهت نیل به این اهداف است.

اگرچه سوسیالیست ها این را پذیرفتند که مسئله ی زنان جزء لاینفک مشکل اجتماعی کلی زمان ما را تشکیل می دهد، اگرچه مدعی هستند که زن کارگر، بیش از همه، عضوی از یک طبقه ی نگاه داشته در بندگی و محروم از حقوق مدنی است، و در کوشش برای آزادی خود، باید پیش از هر چیزی برای رهایی کل طبقه ی خود مبارزه کند، همچنین علاوه بر این اصل اساسی، یک موضوع دیگر را هم تصدیق کردند. یک زن کارگر تنها جزء طبقه ی کارگر نیست، بلکه در عین حال، معرف نیمی از کل نژاد بشریت است. سوسیالیست همچنان که در مخالفت با فمینیست ها، خواستار حقوق برابر برای زنان در دولت و اجتماع هستند، چشمانشان را بر این واقعیت نبسته اند که مسئولیت های زنان در برابر جامعه ی اشتراکی و اجتماعی، تا حدی با مردان متفاوت خواهد بود. زن تنها کارگر و شهروندی مستقل نیست، بلکه در عین حال، او مادر و حامل آینده است. این به مجموعه ای کلی از مطالبات خاص منجر می شود، در حیطه هایی مانند حمایت از کار زنان، تأمین امنیت مادری و سال های اول کودکی فرزندان، مساعدت در مسائل تربیت کودکان، و بازسازی خانه داری و مانند آن. اگرچه منافع طبقه ی کارگر به عنوان یک کل، جزء لاینفک ایجاد برابری سیاسی برای زنان کارگر است، اما فقدان واقعی حقوق شان، حتی در کشورهایی که مردان کارگر از حقوق

سیاسی برخوردارند، بر زنان، بالاخص شرایط ناخشنودی را تحمیل می کند. مشارکت با یکدیگر در یک اجتماع خاص، به زنان کارگر فرصتی برای تأثیر گذاردن بر رفقای درون حزب را می دهد تا آنها را به مبارزه برای حقوق سیاسی زنان طبقه ی کارگر ترغیب کنند، و برای زنان حقوقی را کسب کنند که خود مردان از آن برخوردار هستند.

علاوه بر این، در اکثر کشورها خود زنان کارگر، هم در اجتماع و هم در دولت، خود را در جایگاهی بسیار مایوس کننده می یابند. زنان حتی در بین بردگان مدرن سرمایه داری فرودست هستند، و این مادون سازی زنان به نابرابری در شرایط زندگی میان مردان و زنان حتی در خود طبقه ی کارگر منجر می شود. چه در سیاست، چه در خانواده، چه در روابط جنسی (روسپی گری، تبعیض اخلاقی)، یا در سر کار، زنان همیشه "رتبه ی دوم" را دارند، و خود زندگی شان مؤید نبود حقوق آنهاست.

طبیعی است که حتی روان زنان که تحت تأثیر قرن ها بندگی قرار گرفته است، با مردان طبقه ی کارگر متفاوت است. مرد کارگر مستقل تر، قاطع تر، و احساس اتحاد بیشتری دارد؛ افق فکری وسیع تری دارد، زیرا در چارچوب تنگ روابط

خانوادگی محدود نمی شود؛ برای او آسان تر است که از منفعت اش آگاه شود و آن را به مسائل طبقه اش پیوند زند. اما یک زن کارگر، باید به بلوغ دیدگاه یک کارگر مرد متوسط دست یابد- که این به معنای گسست کامل از سنت، مفاهیم، اخلاقیات و رسومی است که از وقتی در گهواره بوده، بخشی از وجود او بوده است. این سنت ها و رسوم، در تلاش برای ابقا و حفظ الگویی از زن که به واسطه ی مراحل قبلی توسعه ی اقتصادی ایجاد شده، در مسیر آگاهی طبقاتی زن کارگر به موانعی تقریبا عبورناپذیر تبدیل می شود. به همین دلیل نتیجه واضح است که تنها با استفاده از روش های خاص کار در میان زنان می تواند ذهن خفته ی زن کارگر را بیدار کند، و اراده را به زندگی او بیاورد.

ویژگی خاص این روش ها دربرگیرنده ی این واقعیت است که با وجود پیوند کلی بین جنبش زنان و مردان طبقه ی کارگر و با وجود به هم جوش خوردن این دو بال در یک فرآیند مبارزه و آوردن این دو در زیر بیرق وظایف و مطالبات کل طبقه، برای تبلیغ و آمادگی زنان کارگر، ساختاری مجزا فراهم آورده شود. این تفکیک هدفی مضاعف دارد، از یک سو، این مجموعه های درون حزبی (کمیسیون ها، کمیته مرکزی زنان کارگر و مانند آن) باید کارهای تبلیغی خاصی را در مطابقت

با سطح مسائلی که باید به زنان پاسخ داد، اجرا کرد؛ وظیفه ی آنها عضو گیری از میان جمعیت زنانی است که از سطح پایین آگاهی برخوردارند تا به سطح دیگر اعضای حزب برسند، و زنان را در عرصه های مبارزه ی انقلابی حرکت دهند. از سوی دیگر این مجموعه ها این امکان را پیش روی زنان کارگر قرار می دهد تا منافعی که به اغلب زنان مرتبط است را دفاع و مطرح کنند: مادری، مراقبت از فرزندان و مبارزه برای تعیین نرخ کار زنان و کودکان، مبارزه در برابر روسپی گری و اصلاح در کار خانگی و مانند آن.

از این روست که شکل گیری گروه های کارگران زن درون حزب، از یک سو، وظیفه ی جذب کردن توده های وسیع زنان کمتر آگاه را در جنبش تسهیل می سازد، کسانی که باید به زبان متفاوتی از مردان با آنان سخن گفت؛ و از سوی دیگر، مجالی است برای متمرکز ساختن حزب روی نیازهای خاص زنان پرولتاریا.

این نتیجه ای بود که رفقای غربی به تدریج به آن رسیدند. این شیوه ی کار با زنان تقریباً توسط همه ی احزاب پذیرفته شده است، از سال 1908 در اتریش؛ از سال 1906 در انگلستان؛ از سال 1908 در ایالات متحده و کشورهای

اسکاندیناوی؛ از آغاز قرن بیستم در بلژیک و هلند؛ در سوئیس، فنلاند و فرانسه، اجتماعات خاص زنان سوسیالیست در همه جا وجود دارد، و کار تبلیغی برای زنان کارگر انجام می دهند و توجه حزب کارگری را بر آن بخش از برنامه ی سوسیالیستی معطوف می کنند که بر منافع زنان طبقه ی کارگر تأثیر بیشتری دارند.

به لطف این شیوه ی کار، جنبش زنان کارگر، هم در ژرفا و هم در وسعت رشد کرد. اکنون، تعداد زنان کارگر سازمان دهی شده هر سال بیشتر می شود، در واقع، حتی نسبتاً سریع تر از تعداد مردانی که به درون جنبش کشیده می شوند. برای مثال، در سال 1907 در آلمان، حزب به سختی 10500 زن کارگر در عضویت خود داشت، در سال 1908 جمعیت زنان به 29458 نفر رسید، در سال 1909، 62259، در سال 1910، 82846، در سال 1911، 107000، در سال 1912، 130000، و در سال 1913، 150000 عضو زن داشت. به بیان دیگر، در طول شش سال، تعداد زنان در حزب پانزده برابر افزایش یافت، و تعداد مردان حتی دوبرابر هم نشد. در سال 1907، تعداد مردان در حزب 600000 نفر بود و در سال 1913 تعدادشان به 830000 عضو رسید.

در زمان بسیار کمی پیش از این، در اولین کنگره ی بین الملل زنان سوسیالیست در اشتوتگارت، در سال 1907، جمعیت سازمان یافته ی زنان کارگر چنان رقم کمی داشت که اکثر کشورها حتی از ذکر آن خودداری کردند.

در آن زمان انگلیس با 150000 نفر از زنان کارگر در اعضای اتحادیه ها، مقام اول را از لحاظ تعداد زنان سازماندهی شده داشت. پس از آن در اتحادیه های آلمان، 120000 عضو زن وجود داشت. اتحادیه های اتریش حدودا شامل 42000 زن کارگر می شدند و در مجارستان هم در حدود 15000. در حزب نسبت به اتحادیه، میزان سازمان دهی زنان به طور قابل ملاحظه ای پایین تر بود. به این نحو، کشوری که می توانست از نظر بیشترین میزان سوسیال دموکرات ها به خود افتخار کند، کشور کوچک فنلاند بود که توانسته بود جنبشی با بیش از 18000 زن کارگر به وجود آورد.

تصویر متفاوت و خوشایندتر ارقامی بود که از سوی نمایندگان در کنفرانس زنان سوسیالیست بین الملل دوم در شهر کوپنهاگن دانمارک در آگوست 1910 ارائه شد.

تنها سه سال از اولین کنفرانس زنان گذشته بود، اما رشدی که در بین ارتش زنان کارگر وجود داشت اکنون تأثیر فعال خود در جنبش را هم نشان می داد. در انگلستان تعداد زنان کارگر سازمان دهی شده در اتحادیه ها از مرز 200000 نفر هم گذشت؛ در آلمان 131000 زن کارگر در اتحادیه ها و 82645 زن عضو حزب شمارش شد؛ در حزب اتریش، حدود 7000 زن عضو بودند. کشورهای دیگر نیز پیشرفت قابل توجهی را در جنبش نشان می دادند.

ما به عنوان گواهی برای سطح سازمان دهی زنان کارگر، داده هایی را از آنچه در آخرین سال های پیش از جنگ وجود داشت، به شما ارائه می دهیم.

در اتحادیه ها, 1911, انگلستان	292,868
در کمیته ی , 1911, انگلستان مرکزی زنان کارگر	5,000
در اتحادیه ها, 1910, آلمان	161,512
در حزب سوسیال, 1913, آلمان دموکرات	150,000
در اتحادیه ها, 1911, اتریش	47,901

در حزب سوسیال, 1910, اتریش دموکرات	19,000
در اتحادیه ها, 1908, فرانسه	88,906
در اتحادیه ها, 1908, ایتالیا	41,000
در حزب سوسیال, 1908, ایتالیا دموکرات	10,711
در اتحادیه ها, 1910, هلند	44,000
در حزب, 1910, هلند	2,943
در اتحادیه ها, 1910, سوئیس	6,000
در حزب سوسیال, 1910, فنلاند دموکرات	17,000
در اتحادیه ها, 1909, نروژ	3,000
در حزب, 1909, نروژ	1,500

در این جا اطلاعاتی درباره ی کشورهای بلژیک، اسپانیا، دانمارک و سوئد داده نشده است. به علاوه، از آنجایی که جنبش زنان کارگر رشد سریع خاصی را در این سال های اخیر

آغاز کرده، بسیاری از اطلاعاتی که در اینجا داده شده قدیمی است. به همین دلیل، می توان بدون اغراق اظهار کرد که فقط در اروپا تعداد زنان کارگر سازمان یافته بیش از یک میلیون است.

بی شک، مبنای این سازمان دهی موفق، یک عامل عینی اقتصادی است؛ رشد سریع کارگران صنعتی زن، که به خصوص در کشورهایی با اقتصادی سرمایه داری پیشرفته و نسبتاً جوان قابل ملاحظه است. اما، در کنار این عامل عینی، یک نقش عمده را نیز تأثیر فعال و آگاهانه ی حزب بر روی توده ی زنان و با کار تخصصی و نظام مند به خصوص در سال های پیش از جنگ، است که توسط سازمان های حزبی تمامی کشورها با انرژی و از روی فکر انجام یافت.

برای دستیابی به ایده ای کامل تر از روش های تبلیغی در جنبش سوسیالیستی زنان، ما باید تاریخ این جنبش را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم. در این مورد، آلمان کشور ویژه ای است؛ دیگران با تغییرات اندکی، تجربه ی جنبش سوسیالیستی آلمان را تکرار کرده و از این جنبش الگویی اولیه ای را برای کار با زنان پرولتاریا اقتباس می کنند.

اگر انگلستان از همان آغاز قرن نوزدهم مهد جنبش های اتحادیه ای زنان کارگر بود (زنان بافنده ی لانکشر در اوایل سال 1824 به اتحادیه ی بافنده ها پیوستند)، اگر در خلال سال های 1970-1979، با ابتکار پترسون، برای اولین بار برای وحدت اتحادیه های مخصوص زنان در "مجمع برای حمایت از کار زنان" تلاشی به عمل آمد (بعدها مجمع اتحادیه های صنفی زنان- مجمع اتحادیه ی اصناف)، و به این طریق، این جنبش به هم پیوند خورد و متمرکز شد، اگر زنان کارگر انگلیس اولین کسانی بودند که برای دفاع از تجاوز به منافع اقتصادی خود به پا خاستند، با وجود این، سوسیال دموکراسی در آلمان که در بطن خود حامل جنبش سیاسی و حزبی زنان کارگر بود.

با وجود اهمیت موفقیت های سازمان اتحادیه ی اصناف زنان کارگر در انگلستان، این جنبش یک منش تنگ نظر اقتصادی داشت. درباره ی وظایف اجتماعی کلی آزادی زنان، درباره ی منافع حیاتی زنان کارگر به عنوان زن و مادر، در اتحادیه های زنان مجزا یا مختلط هیچ بحثی صورت نمی گرفت. نه تنها در انگلستان، بلکه، همچنین در کشورهای دیگر مانند آلمان، فرانسه و امریکا، زنان کارگر، ضرورتاً، تنها به علت منافع عملی بلادرنگ خود در جنبش صنفی شرکت کردند

تمام مسائل کلی اجتماعی که در منافع زنان تأثیر داشت، فقط با گسترش جنبش های فمینیستی بحث و مطرح شد. فمینیستها به سهم خود، مطالبات زنان کارگر را دگرگون کردند و به آنها در دنیایی تحریف شده و در نقابی عریان، فرمول مرده ی برابری مطلق حقوق میان زنان و مردان در تمام حوزه های زندگی و در تمام حیطه های زندگی را ارائه دادند. و حتی اکنون جنبش زنان کارگر در انگلستان هنوز نشان این دوگانگی را در خود دارد: در حالی که در عرصه های اقتصادی زنان کارگر، به عنوان رفقای هوشیار، برای منافع طبقاتی شان می جنگند، اما در حوزه های آرمان های اجتماعی و سیاسی، زنان کمتر آگاه، هنوز به طرفداری از حق رأی زنان متکی اند و حتی اگر به منافع طبقاتی شان ضرر وارد شود حاضرند از این اصل برابری زنان حمایت کنند.

جنبش زنان کارگر در آلمان از جنس کاملاً متفاوتی بود. درست است که در دهه های شصت و هفتاد، سازمان کارگران زن نیز اساساً در اتحادیه ها متمرکز بود، اما توسعه ی سریع کار زنان، همراه با سرعت مهیج توسعه ی سرمایه داری در آلمان، اجبار حزب جوان سوسیالیست های آلمان را مجبور کرد تا در رابطه با مسائل زنان موضعی محکم بگیرند.

در کشمکش درون سازمان های زنان دو دیدگاه وجود داشت: برخی کار حرفه ای زنان را یک انحراف غیر عادی از "نظم طبیعی اجتماع" در نظر می گرفتند، و امیدوار بودند با ابزار قوانین ممنوع کننده، زنان را مجبور کنند که به خانه برگردند: دیگران این پدیده ها را به عنوان مرحله ای اجتناب ناپذیر پذیرفتند، و زنان را به سوی آزادی نهایی خود، بنا به ظرفیت اش، هم به عنوان فروشنده ی کار خود و هم به عنوان یک زن، رهبری کردند.

در این زمینه بود که کتاب آگوست بیل با عنوان "زن و سوسیالیسم" نخستین بار در سال 1879 منتشر شد و نقش تعیین کننده ای ایفا کرد. این کتاب پرتویی تابناک بر مسائل بغرنج زنان افکند و افق های تازه ای برای سوسیال دموکرات ها گشود. این کتاب پیوند نزدیکی بین مسائل زنان و اهداف عام طبقه ی کارگر ایجاد کرد، اما در عین حال، به نیازها و مطالبات خاص زنان کارگر توجه داشت، اموری که مشخص کننده ی زن به عنوان نماینده ی جنس خویش است. این تأیید وضعیت خاص زنان در جامعه ی مدرن، بدون قصور در وحدت حزب، تعیین حوزه ی معین کار با زنان پرولتاریا را ضروری ساخته است.

اولین کوشش ها برای احیای سازمان های سوسیالیستی زنان در آلمان، در میانه ی دهه ی 1880 روی داد. با ابتکار یک عضو سابق فمینیستکه به سوسیال دموکرات ها پیوست به نام گیلوم شاک Guillaume-Schack ، انجمن هایی برای خود آموختگی زنان یا باشگاه های زنان کارگر در برلین تأسیس شد. اما دهه ی هشتاد در آلمان، قوانین تبعیض آمیز علیه ی سوسیالیست ها اجرا می شد. نیروهای پلیس، بی رحمانه، این سازمان های بی گناه را که به بهای تلاش های بسیاری ایجاد شده بود، نابود می کرد. سرانجام، فرمان ویژه ی 1887 از چهره ی زمین زدوده شد و این نخستین آغازی بود برای انجمن های سوسیالیستی زنان.

جنبش کارگری در آلمان، با نقض قانون های ضد سوسیالیست ها، بلافاصله پایگاهی مستحکم یافت و جنبش زنان کارگر نیز احیا شد. اتحادیه های صنفی، نه تنها در دسترس زنان قرار گرفتند، بلکه، یک زن را به عنوان رئیس کمیسیون عمومی اتحادیه های صنفی انتخاب کردند. حزب سوسیال دموکرات آلمان، به سهم خود، در کنگره ی شهر ارفورت در آلمان، نسبت به مسئله ی زنان، موضع کاملاً قاطعی اتخاذ کرد. در دو برنامه ی پیشین سوسیالیست ها هم در ارفورت و هم در گوتا، برخورد حزب نسبت به مسئله ی زنان هنوز مبهم بود. این

مطالبات مربوط به زنان، به تمایل کلی برای حمایت از کار زنان و به رسمیت شناختن تمام حقوق سیاسی برای افراد بالغ محدود شد، بدون اینکه تأکید ورزد این مطالبه ی حقوق سیاسی برای زنان نیز صدق می کند.

برنامه ی ارفورت (شهری در آلمان مرکزی- م) در سال 1981 ، نه تنها به مطالبه ی حقوق سیاسی برای تمام شهروندان بدون در نظر گرفتن جنسیت شان تأکید می ورزد ، بلکه، در بند پنجم، مطالبه ای خاص منافع زنان را بیان می دارد: " لغو قوانینی که زنان را در جایگاه نامطلوب تری نسبت به مردان در خصوص حقوق سیاسی و مدنی قرار می دهد. " این تصویبیه ای مهم بود. حزب سوسیال دموکرات، به معنای واقعی کلمه، دفاع از منافع زنان طبقه ی کارگر را برعهده گرفت. دیگر نه تنها مسئله ی بهبود وضعیت زنان کارگر، بلکه، همچنین مسئله ی آزاد سازی زنان به عنوان یک شهروند و یک فرد مطرح بود.

در راستای این هدف جدید، برای باز کردن جایی برای کار زنان، لازم بود تا حزب قوانین حزبی خود را تغییر دهد. نظری که پیش از این در کنگره ای در شهر هال در آلمان در سال 1890 ، درباره ی رؤسای زن در کنگره تصویب شده بود که طی آن به این رؤسای زن اجازه داده می شد در جلسات خاص

زنان انتخاب شوند. | اگرچه در کنگره ی برلین در سال 1892 ، زنان سوسیالیست خود با این تصمیم مخالف بودند و چنین استدلال کردند که "زنان خواهان برابری هستند نه امتیاز" و تأکید می وزیدند که این تصمیم باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. یک مورد نوعی، روشی را اثبات می کند که در آن اصل برابری حقوقی فمینیست های طرفدار حقوق برابر، حتی در زنان سوسیالیست در دوره ی شکل گیری جنبش زنان کارگر تأثیر می گذاشت. اگرچه، اوایل کنگره ی 1894 ، با پافشاری زتکین (Zetkin)، اور (Auer) ، سینگر (Singer) و دیگران این نظر دوباره مطرح شد. زتکین می گفت " تجربه نشان می دهد آنچه اشتباه بود نپذیرفتن این رأی بود. واقعیت امر این است که زنان از هیچ حقی برخوردار نیستند و با تمام اراده در جهان هم قادر نیستند در سازماندهی کل حزب کمک کنند. اما جدا از این، در میان توده ها زنان به طرز مقابل ملاحظه ای از مردان عقب ترند، و نمی توانند در مجامع عمومی در موضع خود بایستند و این امر به نارضایتی و سردرگمی شان منجر می شود." برگرفته از شرح مذاکرات کنگره ی حزب در Frankfurt 1894. p. 174.]

در کنگره ی برلین، سازمان زنان برلین اصلاحیه ای را مطرح کرد که به موجب آن "ارگان مخفی مردان" با عنوان ساده تر "

ارگان مخفی " جایگزین شود که به زنان اجازه خواهد داد به این سمت دست یابند.] مراجعه کنید به شرح مذاکرات کنگره ی حزب در برلین در سال 1894 , p . 145 [سازمان های دیگر زنان از شهر مانهایم در آلمان، در خواست توسعه ی کار تبلیغی با زنان را کردند. اما قاطع ترین گام درباره ی روش انتخاب شده توسط حزب برای کار با زنان کارگر، در کنگره ای در گوتا در سال 1896 برداشته شده بود. این مسئله را کلارا زتکین درباره ی آژیتاسیون با ارگان زنان کارگر بر مبنایی برای کار حزبی مجزا، خاص و فنی با زنان مطرح کرد. زتکین با وجود ترسیم خط مرزی بین مفاهیم برابری در اردوگاه بورژوا و زنان سوسیالیست ، بر این نظر قدیمی اش پافشاری کرد که آژیتاسیون بین زنان باید ورای اهداف کلی حزب، بر دامنه ای کلی از " مسائل زنان " متمرکز شود: حمایت از کار زنان، حق بیمه ی زایمان، امنیت فرزندان، آموزش کودکان ، آموزش سیاسی زنان، برابری سیاسی زنان و مانند آن. در این مصوبه پیشنهاد شد که آنها انتشار مطبوعات، جزوه ها، نشریه ها و اعلامیه های ویژه برای زنان را آغاز کنند. علاوه بر این پیشنهاد تاریخی که به روابط حزب با جنبش زنان کارگر و مسائل آن شکل بخشید، در همان کنگره سه مصوبه ی دیگر نیز به تصویب رسید، که هر کدام مکمل یکدیگر بود؛ و بدون شک در

موضوع سازمان دهی زنان کارگر مسیر تازه ی حزب را تعریف می کرد.

این تصمیم گروه برلین نظر به این واقعیت که قانون ورود زنان به حزب را ممنوع می کرد، تشدید کار آژیتاسیون با زنان را به منظور جلب زنان به اتحادیه ها پیشنهاد کرد، پیشنهاد دوم به حیطة ی تشکیلاتی اشاره داشت: این پیشنهاد به ایجاد پست های خاص "ارگان های مخفی زن" در حزب تأکید می ورزید که مسئول کار آژیتاسیونی نظام مند با زنان برای ارتقای آگاهی طبقاتی شان و جذب آنان به حزب خواهد بود. سومین نظر مطرح شده این بود که جلسات جداگانه ی زنان بی درنگ باید به منظور انتخاب ارگان های مخفی زن برگزار شود.

کنگره ی گوتا رسماً کار درون حزبی سازمان دهی زنان را افتتاح کرد و تبلیغ در میان زنان پرولتاریا را نظام مند کرد.

این طرح کار پیشنهاد شده به طور مستمر گسترش یافت. کنگره های بعدی تنها تغییراتی جزئی در مسئله ی سازمان دهی زنان کارگر و کار تبلیغی میان زنان ایجاد کرد؛ به طور کلی، حزب طرح کاری را در همان خطوط کلی برنامه ی گوتا حفظ کرد. درست است که یک مانع رفع نشدنی در راه

گسترش جنبش سوسیالیستی زنان در آلمان وجود داشت - یعنی قانون منع ورود آزادانه ی زنان به حزب. در جاهایی که قوانین محلی منع زنان از شرکت در جنبش های عمومی وجود نداشت، برای مثال در بادن (Baden)، ورتنبورگ (Wurtenburg)، ساکسونی (Saxony)، هسن (Hessen)، استان های بسیار کوچک و در شهرهای آزاد - برمن (Bremen)، لوبک (Lubeck) و هامبورگ (Hamburg)، زنان آزادانه به حزب پیوستند. در جاهای دیگر، آنها تحت لوای "انجمن هایی برای خود آموزی زنان کارگر" به هم می پیوستند یا حول "ارگان مخفی" در گروه های غیرمتشکل و آزاد دور هم جمع می شدند. با وجود این، به لطف "ارگان های مخفی"، ریاست ویژه ی زنان در کنگره ها و وجود روزنامه ی "برابری" ویژه ی زنان، جنبش سوسیالیستی زنان، با اینکه خارج از حدود حزب گسترش می یافت، اما با کل جنبش پیوند نزدیکی داشت و همیشه زیر نفوذ سوسیال دموکرات ها باقی ماند.

بازنگری قوانین حزب در شهر ماینز در سال 1900، که در آن سیستم "ارگان های مخفی" زنان با کمیته های محلی جایگزین شده بود، به هیچ دگرگونی ای در سازمان دهی زنان پرولتاریا منجر نشد. در کنگره ی 1902 در مونیخ، برای کسانی

که عهده دار کار با سازمان های زنان کارگر بودند و کار تبلیغی با زنان را بر عهده داشتند تصمیمی مطرح شد که "ارگان های مخفی زنان" به خصوصی را در سر کار باقی نگه می داشت. همچنین، در کنگره ی ماینز هم جایگاه "ارگان مخفی مرکزی زنان" در سراسر آلمان تأیید شد. این جنبش توانست از زمان کنفرانس گوتا تا کنگره 1900 در ماینز با قدرت رشد کند و این امر برگزاری اولین کنفرانس سوسیالیستی زنان را امکان پذیر ساخت. پس از این، این کنفرانس ها به صورت دوره ای در آلمان هر دو سال یک بار برگزار می شد: در سال 1900 در ماینز، در سال 1902 در مونیخ، در سال 1904 در برمن، در سال 1906 در مانهایم (Mannheim)، در سال 1908 در نورمبورگ (Nuremburg)، و در سال 1911 در ینا (Jena). کنفرانس های زنان کارگر پاسخی طبیعی به مطالبات فزاینده ای بود که زندگی آنها ایجاب می کرد. برای مسئله ی حق رأی برای زنان در سازمان رایشستاگ و در پارلمان های محلی، دیگر نمی شد عذری آورد یا بررسی و توجه به مسئله ی پیچیده ی مادرانگی را عقب انداخت. در همین راستا مسائل آموزش پیش دبستانی کودکان، حمایت از کار کودکان و کار زنان، اصلاح مدارس، اصلاحات در خانه داری، سازمان هایی برای ارائه ی خدمات خانگی، تعیین دستمزد برای کار کارگران خانگی،

تضمین پرستاری از مادران و کودکان، مبارزه علیه مرگ و میر کودکان و مانند آن مطرح شد.

زنان از نزدیک با تمامی این مسائل دسته و پنجه نرم می کنند؛ این مشکلات مستقیماً از زندگی آنها بیرون می آید و منجر به رشد مطالبات جدید می شود. کنفرانس زنان سوسیالیست، این مطالبات را بررسی کرد، به بحث گذاشت و روی آنها کار کرد، و به همین روش حزب را نیز مجبور کرد که با توجه و تأمل بیشتری نیازها و خواسته های زنان کارگر را بررسی کند. به این روش، کنفرانس های زنان انواع کمیسیون های خاص را که مواد خام را برای کل کنگره های کارگری درباره ی مسائل خاص که به زنان مربوط می شد تهیه کردند. نتیجه، نوعی از تقسیم کار در حزب بود که بی شک کل جنبش از آن بهره ی بسیار برد.

معمول است که جنبش سوسیالیستی زنان در آلمان را صرفاً برآمده از تاکتیک های سیاسی بدانند و آن را از قوانین نهی کننده ی زنان برای عضویت در سازمان های سیاسی جدا کنند. اما این تصویری نادرست است. درست است که در آن زمان، قوانین مربوط به اتحادیه ها و سازمان ها، جنبش زنان سوسیالیست را وادار می کرد که به انجمن های فراحزبی خود

آموزی زنان کارگر پناه ببرند. اما بعداً، وقتی تعداد زنان کارگر سیاسی و آگاه افزایش یافته بود، تا آنجا که وحدت جنبش به آن نیاز داشت، حزب ایزاری یافت تا قانون را از سر خود باز کند. زنان با تدبیر "هدیه ی داوطلبانه" به سازمان های حزب پیوستند و سپس این هدایا در فواصل معین مانند حق عضویت پرداخت می شد. با این حال، نظام ارگان های مخفی زنان، جلسات ویژه ی زنان، کمیته ی مجزای زنان با ارگان هایش، نشریه ی برابری، کنفرانس های زنان و مانند آن، در سر کار باقی ماند.

سرانجام، در سال 1908 وقتی قانون آلمان درباره ی اتحادیه ها و سازمان ها متوقف شد، و بدین سان زنان کارگر می توانستند در جنبش سیاسی سوسیال دموکرات ها شرکت کنند، دیگر هیچ مانعی برای القای کار خاص در بین زنان وجود نداشت. اما حزب چه کرد؟ آیا از سبک کار قبلی با زنان پرولتاریا دست برداشت؟

برعکس. در کنگره ی نورنبرگ در سال 1908، پس از بازنگری ریشه ای در قوانین حزب، به جنبش سوسیالیستی زنان اجازه داده شده بود که تا جایی که ممکن بود خودمختاری اجرایی بسیاری را، بدون آسیب به جنبش طبقه، داشته باشد.

حزب وظیفه ی زنان کارگر دانست که به عنوان اعضای برابر وارد حزب شوند، اما حق عضویت کمتری برای زنان مقرر شد چون حقوق کمتری برای کارشان دریافت می کردند. و اگرچه تشکیلات ارگان های مخفی زنان منسوخ شده بود، قوانین حزب درخواست کرد که بسته به تعداد اعضای زن در حوزه های معین، در هر کمیته ای باید یک نماینده ی خاص برای زنان کارگر وجود داشته باشد. در هر حال باید یک نماینده ی زن در کمیته که توسط زنان انتخاب می شد وجود می داشت که مسئول کار تبلیغی و سازمان دهی زنان کارگر بود. همچنین در کمیته ی مرکزی حزب نیز یک نماینده ویژه برای زنان کارگر وجود داشت. کمیته ی زنان حزب از میان نرفته بود، انتشار نشریه های زنان کارگر، مانند نشریه ی برابری، نه تنها ادامه یافت، بلکه در کنار این ارگان مرکزی زنان کارگر، سراسر حوزه های محلی یا نشریات اتحادیه های صنفی گسترش می یافت که مختص منافع و مطالبات زنان کارگر می شد. قوانین حزب همچنین جلسات جداگانه برای زنان کارگر (دوره ها، بحث های شبانه) را باقی گذاردند، و همچنین در جاهای مورد نیاز، " انجمن های خود آموزی " و در نهایت، کنفرانس های مجزای زنان را نیز برپا داشتند.

بدین ترتیب، تغییرات در قانون راجع به اتحادیه ها و سازمان ها، ساختار و منش کار حزب را در آلمان تغییر نداد. برعکس، "تقسیم کار" در حزب در خصوص کار آژیتاسیونی با زنان، در سال های پیش از جنگ، آزادی عمل بیشتری را برای گسترش و روشن سازی در میان زنان پرولتاریا درباره ی مطالبات خاص زنان به جا گذاشت. تنها کافی است که از "روز زن" و کار تبلیغی برای حق رأی زنان ذکر کنیم که حول این روش جدید ارتقای منافع زنان کارگر در سیاست شکل می گیرد و آنها را با اعتراض انقلابی در عرصه های فقدان حقوق شهروندی زنان کارگر آموزش می دهد.

شاخه ی زنان حزب کارگر آلمان، سال به سال، وسیع تر و متنوع تر می شد. حزب مدیون زنان کارگر و ابتکار عمل آنها در تمام حوزه های فعالیت شد: درباره ی مشکلات هزینه ی زندگی، حق بیمه ی مادری، و توسعه ی حق رأی در حکومت مردمی اشتراکی. زنان کارگر در دوره ی انتخابات در Reichstag ii در ژانویه ی 1912 سهم عمده ای از کار را برعهده گرفتند، آنها با نقشی فعال در انتخابات اعضای صندوق مالی حق بیمه در سر کار ظاهر شدند؛ آنها برای جذب زنان کارگر به حزب، خستگی ناپذیر و بی وقفه، به آژیتاسیون پرداختند، جلسات برگزار می کردند؛ همچنین آنها به اصطلاح،

گفتگوهای عصر هنگام برای زنان در جاهای مختلف سازماندهی کردند و دوره های تخصصی آموزشی و غیره برگزار کردند. در سال 1912، کمیته ی زنان 66 سفر تبلیغی در سراسر آلمان در طول آن سال سازمان دهی کرد، بدون به شمار آوردن کارهای آژیتاسیونی که توسط خود زنان کارگر در استان ها انجام شده بود. آنها گذشته از جلسات منظم عصر و دوره های آموزشی، 22 جلسه ی همگانی برگزار کردند. در 646 کمیته ی منطقه ای، (بیش از 4,827) زنان نمایندگان خاص خودشان را قبل از جنگ بر عهده داشتند. نشریه ی "برابری" با تیراژ 170,000 نسخه منتشر می شد. در طی همان سال تعداد اعضا 22500000 نفر افزایش یافت.

همچنین مانند کار تبلیغی در جلسات، آژیتاسیون گسترده ی مخصوص همسران کارگر در خانه نیز انجام می شد، که نتایج عالی داشت. " کمیسیون خاص برای مراقبت از کودکان " توسط زنان اداره می شد. 125 کمیسیون قبل از جنگ وجود داشت و فعالیت هایشان تمام وقت بود.

به این روش، سوسیال دموکراسی آلمان، سوای هر علت خارجی که وجود داشت، بنا بر اصول " تقسیم کار " در حزب، به اصل کار خاص و مجزا در میان زنان پرولتاریا وفادار ماند.

حزب سوسیال دموکرات اتریش که خود را در همان موقعیت حزب آلمان می دید، یعنی نداشتن حق قانونی برای عضویت زنان کارگر در سازمان های سیاسی، روش خود را برای حل این مشکل که چگونه زنان را به جنبش کارگر وارد کند، پیدا کرد.

آنها " کمیته ی ستاد کل زنان " را سازمان دادند، که رسماً خارج از حزب قرار گرفته بود، اما از لحاظ ایدئولوژیک با حزب ارتباط داشت. اگرچه دستور جلسه ی دومین کنفرانس زنان کارگر در سال 1903 نیز موردی با عنوان " نقش زنان در مبارزه ی سیاسی " را دربرداشت. علی رغم این که کنفرانس از تبلیغات وسیع و مشتاقانه در میان زنان کارگر حمایت کرد، با وجود تصمیم مبنی بر شکل گیری کمیته های محلی زنان بدین منظور، ورود زنان در سیاست با دشواری و ضعف پیش می رفت. به این معنی، جنبش بزرگ کارگران اتریشی برای اصلاح قوانین رأی گیری در سال 1905 یک نهیب بود. زنان به مبارزه کشیده شدند و در اعتصاب عمومی حضور یافتند. کمیته ی ستاد کل زنان هم در کمیته ی حزب و هم در کمیسیون اتحادیه های صنفی، ضرورت طرح کار سازماندهی شده در میان زنان را همراهی با جنبش آلمان ضروری یافت. کنگره ی حزب، در سال 1907، به بخش آژیتاسیون ویژه در

حزب یاری کرد و از سومین کنفرانس زنان در سال 1908 به بعد، کار نظام مند، مجزا و مستقل در میان زنان پرولتاریا در اتریش نیز همراستا با آلمان انجام شد. حتی لغو قانونی در سال 1910 که از ورود زنان به سازمان های سیاسی جلوگیری می کرد نیز هیچ تغییری در این زمینه ایجاد نکرد.

در انگلستان وظیفه ی خاص تبلیغ در بین زنان کارگر برعهده ی لیگ کار زنان در حزب کارگر بود، در حالی که در حزب سوسیال دموکراسی انگلیس کمیته ی ویژه ی زنان از سال 1906 به این منظور وجود داشت. در سال 1908، حزب سوسیالیست امریکا نیز کمیته ی ویژه و مجزای زنان را تأسیس کرد، و از آن زمان به بعد در در سازماندهی زنان کارگر در آمریکا موفقیت های چشمگیری به دست آورد. کلارا زتکین در سوئیس، اتحادیه ی زنان کارگر را بنا نهاد، که حدودا شامل 15 شاخه بود، تا زمانی که جنگ خود را بر تمام کارهای تبلیغاتی سوسیالیستی بین زنان کارگر تحمیل کرد. همین نوع از کمیته ها و مجامع زنان در درون حزب، کمیته های مرکزی و دبیرخانه ها نیز در دانمارک، سوئد، نروژ و هلند توانستند بوجود آیند. همچنین در سال های اخیر، در فرانسه برای احیای سازمان کوچک حزبی زنان کوشش های بسیاری انجام شده است. در کنار این روش سازماندهی زنان کارگر در

کشورهای مختلف، مانند ایالات متحده، انگلستان، هلند و سوئد، همچنین سازمان های ویژه ای وجود دارند که جایگاه رسمی شان در بیرون از حزب است ، اگرچه از لحاظ ایدئولوژیکی تحت رهبری سوسیال دموکرات ها هستند. باشگاه ها، انجمن هایی برای خود آموزی زنان کارگر، اجتماع های روشنفکری و مانند آن نیز به این نوع سازمان ها تعلق دارند. هدف این انجمن ها هم " آماده کردن عرصه " برای انجام و ادامه ی تبلیغات در میان ناآگاه ترین و عقب افتاده ترین توده هاست ، و هم تعمیق آگاهی نظری زنان کارگر و یا آماده سازی نیروهای سوسیالیست جوان برای ایفای نقش برای رهبری جنبش است.

ما نیز در روسیه از سال 1905 ، به ایجاد سازمان هایی از این گونه مبادرت کردیم. اولین تلاش ها در بهار 1906 با گشایش " باشگاه زنان کارگر " بدون مجوز قبلی در بخش های از پتروگراد رخ داد. انحلال دومی اول، فعالیت این باشگاه ها را به تعلیق در آورد.

دومین تلاش در پاییز 1907 عملی شد. سوسیال دموکرات ها انجمن خود آموزی زنان کارگر را بنیان نهادند که وظیفه ی

جذب توده های وسیع زنان با آگاهی اندک به جنبش، جذب آنها به اتحادیه ها و ورودشان به حزب را بر عهده داشت .

رژیم تزاری هیچ شانسی به ریشه دواندن این تلاش ها نداد. جنبش کارگری در سال 1909 ، باز هم مجبور بود زیر زمینی شود. اما زنان کارگر سوسیال دموکرات در اولین کنگره ی زنان کل روسیه در سال 1908 که توسط جنبش بورژوازی تساوی حقوق فراخوان داده شده بود، شرکت کردند. جنبش زنان کارگر سوسیال دموکرات، طبقه ی خود را با 45 زن نمایندگی کرد. زنان کارگر با تصویب تصمیمات مستقل خود در تمامی مسائل، سرانجام ، ناگهان کنگره ی این "بانوان ثروتمند" را ترک کردند.

سپس، در سال 1913 ، حزب سوسیال دموکرات تصمیم گرفت روز زن را برگزار کند و در روسیه این کار نشانه ی این واقعیت بود که طبقه ی کارگر روسیه نیز به تدریج به ضرورت انجام کار خاص در بین زنان پرولتاریا پی می برد . صرف بازدهی، این نوع از تقسیم کار را ایجاب می کند. موقعیت زنان کارگر در جامعه ی مدرن و مسئولیت های خاصی که بر زنان به عنوان مادر و زن خانه دار تحمیل می شود، به این معنی است که تبلیغ به خصوصی مطابق با زنان پرولتاریا ضرورت دارد. | روز

زن به مدت سه سال توسط حزب برگزار شد: در سال 1913 ، در سال 1914 ، و در روز تاریخی 25 فوریه ی 1917 ، روزی که آغاز انقلاب بزرگ بود. بلشویک ها در پتروگراد در بهار 1917 انتشار نشریه ی " کارگر زن " را آغاز کردند و منشویک ها، نشریه ی "صدای زنان کارگر" را منتشر کردند. جنگ انتشار هر دو نشریه را متوقف کرد. برای جزییات بیشتر در جنبش زنان کارگر روسیه، مقاله ی من را در مجموعه ی "حزب کمونیست و سازمان های زنان کارگر" ببینید.]

در تحلیل نهایی کل جنبش طبقه ی کارگر از چنین تقسیمی ، یعنی آژیتاسیون جداگانه در میان زنان کارگر نفع برد، از این رو این قائل شدن اهمیت بیشتر برای منافع و مطالبات زنان محبوبیت حزب را در بین زنان کارگر افزایش داد و در کل، آنها را به عضویت در سازمان حزب ترغیب کرد. به این روش، این دستگاه ویژه ی حزب با کار برای زنان که نیمی از طبقه ی کارگر هستند، نه تنها به وحدت جنبش آسیبی نرساندند، بلکه برعکس، تعداد اعضا و اهمیت و استحکام حزب کارگر را افزایش دادند، بدین وسیله چارچوب کار خلاق اجتماعی خود را با احترام به حل مسئله ی بغرنج و پیچیده ی "مسئله ی زن" گسترش دادند.

فصل دوم

اشکال سازماندهی زنان کارگر در غرب

شیوه هایی که جنبش زنان پرولتاریا در کشورهای مختلف اتخاذ کردند آنقدر متنوع و خاص است که شرح آنها در این مقاله ی کوتاه و مختصر دشوار است. به طور کلی، تنوع این شیوه ها به سبب ویژگی های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاص هر کشور است؛ همچنین تا حدی هم به بخش خودآگاه طبقه ی کارگر و جنبش زنان کارگر بستگی دارد. ما نباید این واقعیت را نادیده بگیریم که جنبش زنان پرولتاریا تقریباً در همه ی کشورها هنوز در دوره شکل گیری است و بنابراین تا اندازه ای بستگی دارد به فضای طرفداری یا بی تفاوتی که بین رفقای هم طبقه ی ما وجود دارد، که پیش تر به شیوه ای یگانه در راه مبارزه برای آینده ای بهتر قدم برداشته اند.

جنبش زنان پرولتاریا را می توان به اشکال نمونه ی زیر نشان داد: نخست اتحادیه های صنفی که به دو شاخه تقسیم

می شوند - اتحادیه های مختلط ، که شامل مردان و زنان است، و اتحادیه های ویژه ی زنان. اتحادیه های مختلط قدیمی تر و در جاهای مختلف گسترده ترند . سال 1824 در لانکشاير (Lancashire)، بافندگان زن وارد سازمان اتحادیه ی صنفی بافندگان شدند، و اگرچه زنان حتی با مردان حقوق برابر نداشتند (برای مدتی طولانی آنها هیچ سهمی در رهبری اتحادیه ی صنفی انگلیس نداشتند، نمی توانستند در منصب های اتحادیه ها انتخاب شوند و مانند آن)، با وجود این ، مشارکت آنها در مبارزه ی صنفی، اهمیت آموزشی بی اندازه ای داشت که بعدها زمینه را برای جنبش سوسیالیستی زنان آماده کرد.

سازمان های اتحادیه ی صنفی نوع دوم، که فقط مخصوص زنان بود، اساسا از بستر گرایشات خصمانه ی مردان کارگر در رقابت با زنان کارگر پرورش یافت، و در عین حال از جنبش رهایی بخش زنان کارگر از طبقه ی بورژوا تغذیه می شد. در اوایل دهه ی 1870 ، خانم پترسون، لیگی را برای حمایت از زنان کارگر سازمان داد که مدتی طولانی همراه با کمپین تساوی حقوق بورژوایی کار می کرد و تنها پس از آن بود که به لیگی برای اتحادیه ی صنفی زنان تبدیل شد؛ در سال های بعد،

این لیگ به کل سازمان اتحادیه ی صنفی کارگران پیوست و رفته رفته ، خود را از نفوذ فمینیست ها رها کرد.

سازمان های صنفی محدود به زنان تقریبا در تمام کشورها تأسیس می شدند (ایالات متحده، فرانسه، دانمارک، سوئد، آلمان و مانند آن)، اگرچه آنها به تدریج و به ضرورت مجبور می شدند از اتحادیه های مختلط خارج شوند. تشکیلات اتحادیه های صنفی وظیفه ی مشخصی داشتند یعنی مبارزه برای منافع اقتصادی اعضای طبقه ی کارگر؛ به علاوه ، دقیقا به خاطر همین منافع اقتصادی است که نمایندگان پرولتاریا ، هم زن و هم مرد ، مانند هم و از هم جدایی ناپذیرند. در این مورد، هر تفکیکی بر اساس جنسیت، مصنوعی است و مطلقا در تضاد با منافع کارگران عمل می کند، و فقط به اهداف فوری مبارزه ی اتحادیه های صنفی آسیب می زند. همانطور که پرولتاریا، بنا بر تجارب خود، به درک این اتحاد دست می یازد و به زنان کارگر اجازه ی ورود به سازمان هایش را می دهد و بیش تر این که گام خاصی برای ثبت نام زنان در سازمان خود برمی دارد، پس دیگر هیچ معنایی نخواهد داشت که زنان اتحادیه های مجزا داشته باشند.] اما با اینکه تقسیم سازمانی اتحادیه ها به زن و مرد به اتحاد جنبش در عرصه ی صنفی ضربه می زند، از طرف دیگر، جداکردن کار تبلیغی برای زنان پرولتاریا،

حتی در صفوف اتحادیه های صنفی مطلوب است. این شیوه ها در کشورهای دیگر نیز اثبات شده است، این تنها روش معتبر عضویت در حمایت بیشتر از زنان عضو اتحادیه است.]

اگر آنها تا اکنون باقی مانده اند، یا به علت وجود مشاغلی است که فقط زنان را استخدام می کند، یا تحت تأثیر غیرمستقیم فمینیسم بورژوازی بوده اند، که همیشه برای کسانی که برای وحدت طبقه مبارزه می کنند مضر است.

نوع دوم که جنبش زنان پرولتاریا قادر به سازگاری با آن است، سازمان های سوسیالیستی است که اهداف سیاسی کلی طبقه را دنبال می کنند. این بسیاری از جنبش های زنان کارگر را به دو گروه تقسیم می کند: اولاً، سازمان های مستقل زنان کارگر، انجمن هایی برای خود آموزی، باشگاه هایی برای زنان کارگر، انجمن های روشنفکری و مانند آن که بیرون از حزب وجود داشتند، با این حال کار در همکاری نزدیک با حزب و تحت رهبری ایدئولوژیکی حزب قرار داشتند. بسیاری از سازمان هایی این گونه، شبیه "انجمن های آموزشی برای زنان و دختران طبقه ی کارگر" بودند، که تا سال 1908 در تمام آلمان گسترش داشتند، یا "انجمن زنان سوسیالیست نیویورک"، یا باشگاه های زنان کارگر در سوئد، که هدف خود را

اساساً تبلیغات در میان نادان ترین و عقب مانده ترین توده ها تعیین می کنند که به موجب آن عضوهایی تازه برای حزب جذب کنند. گروه دوم، مانند باشگاه زنان سوسیالیست هلند، زنانی که قبلاً به آگاهی سیاسی رسیده اند را گرد هم جمع می کند، اما برای کار جامع، حزب به آنها مقدمات نظری و عملی عمیق تری می دهد. هر دو این سازمان ها که در حال منسوخ شدن هستند، ناکارآمدند و قادر نیستند پاسخگوی تغییرات انقلابی ای باشند که موجب گردهم جمع شدن و اجتماع دوباره ی مردان و زنان پرولتاریا می شود.

نوع دوم سازمان های سوسیالیستی زنان شامل تقسیمات خود حزب می شوند، یعنی نه بیرون از حزب، بلکه، ارگان های ویژه ای درون حزب هستند مثل کمیسیون ها، کمیته ها، دفترخانه های مرکزی و دبیرخانه ها، که حزب وظایف خاص خدمت به زنان پرولتاریا را به آنها واگذار می کند. این نوع سازماندهی، حیاتی و قابل قبول است. فعالیت های چند جانبه و گسترده ای به بسیاری از این اجتماعات خاص گرویدند، فعالیت هایی که خصوصاً در آلمان متنوع اند.

بستری که سوسیالیسم از آن برمی خیزد به همین جا تعلق دارد، به آماده سازی نیروهای جوان برای به عهده گرفتن

نقش " رهبران زن " در آینده و انتشار روزنامه ی زنان حزب و نگرانی نسبت به سرنوشت کودکان طبقه ی کارگر (به عنوان مثال کمیسیون دفاع از کودکان در آلمان، یا کمیته هایی در انگلیس، در رابطه با وضعیت کودکان دبستانی، تغذیه ی گرم و اردوهای تابستانی و مانند آن). و در نهایت، سازماندهی فعالیت های خاص سیاسی در رابطه با حق رأی زنان، همچنان که در سال 1908-1909 در پروس به قصد اصلاحات انتخاباتی روی داد. کمیته ها، کمیسیون ها و دبیرخانه های زنان نیز مسئولیت سازمان دهی جلسات زنان، مراحل ویژه، فراخوان کنفرانس های سوسیالیست های زن، انتشار بروشورها و جزوات، خلاصه، به طور وسیعی کار مبتنی بر آژیتاسیون و تبلیغات بین زنان پرولتاریا را به عهده گرفتند.

در حال حاضر، تقریباً هیچ کشوری وجود ندارد که در آنجا به شاخه ای از حزب کار با زنان محول نشده باشد. ضرورت این تفکیک، توسط سوسیالیست های تمام جهان احساس می شود و صرف سودمندی آن را ضروری می سازد. موقعیت منحصر به فرد زنان در جامعه ی مدرن نه تنها مطالبات خاصی برای زنان پرولتاریا را به وجود می آورد (تأمین مادرانگی و دوران کودکی، کسب برابری حقوق شهروندی و سیاسی، اصلاح در کار خانگی، و مانند آن)، بلکه، همچنین تغییرات مهمی را در

شیوه های آژیتاسیون و تبلیغات بین نیمی از زنان طبقه ی کارگر را ضروری می سازد. نیازی به گفتن نیست که این فعالیت ها، اتحاد جنبش را تخریب نمی کند. بر عکس، به لطف تلاش های سوسیال دموکراسی و رهبری آن، جنبش زنان پرولتاریا، خون تازه ای به رگ های جنبش کلی پرولتاریا سرازیر می کند، با آن در می آمیزد و سطح آن را بالا می برد.

در دنیای کنونی سوسیال دموکراسی جهان بر ضرورت و مطلوبیت کار خاص با زنان جدل نمی کند. اما برای مدتی مدید "هراس از فمینیسم"، نه تنها سوسیالیست ها، بلکه، زنان سوسیالیست را مجبور می کرد که از هرگونه تقسیم کاری پرهیز کنند.

با وجود این، سوسیال دموکراسی اگرچه در تئوری و در اصل پشتیبان حقوق زنان ظاهر شد و همچنین گام هایی عملی در دفاع از منافع زنان کارگر برداشت، اما به مدت سال های بسیار، در به کاربردن ابزاری برای از خواب بیدار کردن توده های مطیع زنان، هیچ تلاشی نکرد... اگر کارگران متشکل، شرایط بهتری برای کار و زندگی زنان کارگر به دست آوردند، اما آن را نه همراه با مشارکت خود زنان کارگر، بلکه، از طرف آنها انجام دادند و این بزرگ ترین اشتباه آنها بود.

تنها افرادی منفرد مانند لوسیا اوتا (Louisa Otta) در آلمان بودند که در سال 1848 "اتحادیه ی برادری" کارگران را خطاب قرار داده و به ضرورت دخالت زنان در سازمان های کارگری یا در قانون کارگران اخراجی هنریتا (Henrietta) اشاره کردند، این تنها عضو زن در شورای عمومی بین الملل اول بود که برای سازمان دهی زنان کارگر در انگلستان تلاش می کرد، اقدامی در این رابطه انجام داد. اما تلاش های آنها تا حدی به خاطر بی تفاوتی رفقای خود و نیز با موانع بیرونی یک منش سیاسی شکست خورد. علاوه بر این، یک گرایش خصمانه نسبت به رقابت با زنان کارگر، برای مدت مدیدی در بین مردان پرولتاریا حکمفرما بود و بسیاری از اتحادیه ها را وادار کرد تا درهای خود را بر زنان ببندند. این خصومت، این درک اشتباه و کوتاه نظر از منافعشان حتی تا اکنون نیز کاملاً ناپدید نشده است - هنوز مقداری از این خصومت در انگلستان، کشورهای اسکاندیناوی، فرانسه و حتی در آلمان دیده می شود؛ تصور وحدت جنبش، مطابق با منافع واقعی طبقه ی کارگر به عنوان یک کل، به تدریج پیشرفت می کند.

اما ، البته، این ها تنها گام های کوچکی در بازشدن درهای تشکیلات به روی زنان و بیدار کردن آگاهی زنان هستند که چشم اندازی به فعالیت های آنان می دهد و برای رسیدن به این منظور، به شیوه ها و رویکرد های جدیدی برای توده های زنان نیاز است. آلمان اولین کشوری بود که در این راستا پیشرفت کرد. کتاب آگوست ببل (August Bebel)" زن و سوسیالیسم" - انجیل هر زن سوسیالیست - این مسئله را به درستی ارزیابی می کند. این کتاب با طرح مسئله وابسته به راه حل مسائل کل سوسیالیستی زمان ما، و با وجود این، به ویژگی خاص موقعیت زنان در جامعه ی سرمایه داری توجه کرد که از این ویژگی ضرورت کار زنان با پرولتاریای زن را تعریف می کند.

معمولا تصور می شود که تفکیک جنبش زنان در آلمان به واسطه ی دلایل خارجی ضرورت یافت، و به سبب قوانینی که دسترسی زنان را به سازمان های سیاسی ممنوع کرده بود، تحمیل شد. این تصور از ریشه نادرست است. نباید این موضوع را فراموش کرد که بعد از سال 1892 قوانین بازدارنده، تنها به مشارکت زنان در سازمان های سیاسی معطوف می شد. در نتیجه، دسترسی به تشکیلات اتحادیه های صنفی کاملا آزاد بود. به علاوه، در دهه ی 1890 در آلمان دقیقا در اتحادیه

های صنفی بود که با ارائه ی زمینه ای برای تبلیغات سوسیالیستی در میان زنان کارگر، کار مجزا و خاص و تبلیغی در میان زنان پرولتاریا اجرا می شد. ایراد این ماده ی بدشگون قوانین امپراتوری آلمان نیز همچنین اقتضایی نداشت؛ چرا که زمان مناسب بود و منافع حزب به آن نیاز داشت و به این معنی که این ماده ی قانونی شرم آور را از سر خود باز می کرد.

سرانجام، وقتی قانونی که زنان را از مشارکت در سازمان های سیاسی منع می کرد، منسوخ گشت، در سال 1908، دیگر هیچ دلیل بیرونی معتبری برای تقسیم بندی پرولتاریا بر اساس جنسیت وجود نداشت. سازمان به عموم زن و مرد تعلق داشت، اما لزوم کار خاص با زنان به هیچ وجه غیرضروری نبود. در کنفرانس نورمبورگ در سال 1908، سوسیال دموکرات های آلمان هنگام تعبیه ی قوانین جدید حزبی، ضرورت ابقای کار خاص با زنان، جلسات مجزای زنان، نماینده ی مرکزی و محلی زنان، نشریات مرکزی زنان، کنفرانس های زنان و مانند آن را به رسمیت شناختند.

دو لحظه ی اساسی - اقتصادی و سیاسی - در تاریخ جنبش کارگری، ضرورت کار مجزا در میان زنان پرولتاریا را تعریف کرد. همچنان که تعداد زنان کارگر رشد می کرد، و همچنان

که موجب تشدید رقابت در بازار کار می شدند، مسئله ی سازمان های صنفی برای زنان کارگر، حیاتی و مبرم می شد. به نام منافع جنبش اتحادیه ی صنفی، به نام پیروزی های مبارزه ی پرولتاریا، لازم گشت که این تفرقه بین زنان کارگر و عناصری که ناآگاهانه مانعی جدی بر سر راه جنبش بودند را بی ضرر سازیم؛ به بیانی دیگر، زنان نیز باید به مبارزه ی صنفی کشیده می شدند. کمیسیون عمومی اتحادیه های صنفی آلمان در سال 1895، کمیته ی تبلیغی زنان را تأسیس کرد که در پی راه های تازه ای برای نزدیکی به توده ی زنان و انجام آژیتاسیون و تبلیغات خاص در بین زنان کارگر بود. و سراسر سال های دهه ی 1890، نشریه ی "برابری"، سخنگوی زنانه برای جنبش زنان بود که عمدتاً به مطالبات اقتصادی و نه مطالبات سیاسی می پرداخت.

دومین لحظه، زمانی که کار مجزا بین زنان را در چارچوب حزب سوسیال دموکراسی ضروری ساخت، هنگامه ای سیاسی بود. در کلیه ی کشورها در ده سال اخیر، مسئله ی اصلاح انتخاباتی و دموکراسی کردن بیشتر نظام دولتی، هر چه بیشتر مبرم و ضروری می گشت. تحت تأثیر این موضوع، تغییر قابل توجه ای در گرایش سازمان های سیاسی کارگری نسبت به جنبش زنان کارگر به وجود آمد. حزب با اینکه از لحاظ نظری

مزیت جذب عناصر زنان پرولتاریا به مبارزه ی سیاسی را تأیید می کرد، اما در این مورد، این فوریت را احساس نکرد که اتحادیه های صنفی را ترغیب کند به جست و جوی راه ها و روش های تازه ای برای نفوذ بر ذهن و قلب زنان کارگر باشند. در دهه ی 1890 ، هیچ حزب کارگری در سراسر جهان، هیچ فعالیتی در حیطة ی سازمان دهی زنان پرولتاریا از خود نشان نداد. اگرچه در کنگره ی حزب گوتا در سال 1896 ، در نتیجه ی اصرار گروهی از زنان سوسیال دموکرات، سمت " ارگان مخفی زنان " که مسئولیت تمام کار در میان زنان پرولتاریا را به عهده گرفته بود، تأیید شده بود، اما این حزب آلمانی زمانی که قوانین جدید حزب را در شهر ماینز در سال 1900 ایجاد کرد، فراموش کرد این نکته را مد نظر قرار دهد... اما تمام این موارد برای مسئله ی اصلاح انتخاباتی در پارلمان آلمان، در دستور جلسه قرار گرفت و رفتار آنها نسبت به جنبش کارگری زنان تغییر کرد.

بی تفاوتی حزب نسبت به این مسائل ریشه های ژرف و حیاتی به شرح زیر داشت: با این که زنان از حقوق سیاسی شان محروم بودند، عضویت زنان به عنوان کادر حزب، به طور غیر قابل مقایسه، اهمیت کمتری برای موفقیت های بلاواسطه ی سوسیال دموکرات ها و کار فعال بین مردان

پرولتاریا داشت. تبلیغ در میان زنان پرولتاریا به نوعی ناملموس بود - این کاری بود نه برای زمان "حال"، بلکه، تنها به آینده ای دور تعلق داشت. مسئله ی اصلاح ریشه ای، نظام انتخاباتی زنان را نیز به چرخه ی مبارزه ی سیاسی کشاند. جذب زنان کارگر، این رأی دهندگان بالقوه ی آینده، در حیات حزب، منفعتی موضعی به دست آورد... جنبش زنان سوسیالیست آلمان از آغاز قرن بیستم پیشرفت سریعی را آغاز کرد، چرا که پس از آن با طرفداری قسمتی از حزب مواجه شدند؛ یعنی دقیقا زمانی که مبارزه برای نظام انتخاباتی کشور را به تب و تاب آورد.

همین تصویر را در کشورهای دیگر نیز مشاهده می کنیم. در انگلستان بی تفاوتی احزاب سوسیالیستی نسبت به جنبش زنان کارگر را تنها می توان با طرفداران کسب حق رأی در میان زنان کارگر توضیح داد. برای مدت های مدید، زنان طرفدار حق رأی تنها صدای زنان برای مطالبات سیاسی ایشان بودند. اما احیای مسئله ی اصلاحات بنیادین کل سیستم نمایندگی در انگلستان نیز در جنبش زنان کارگر منفعتی به وجود آورد. در سال 1906 لیگ/ زنان کارگر شکل گرفت، با معرفی خود به عنوان شاخه ی زنان حزب کارگر تأسیس شد و هدف خود را در ابتدا اتحاد با زنان پرولتاریا و سپس کسب

برابری حقوق سیاسی برای زنان قرار داد. در سال 1909 حزب سوسیال دموکرات انگلستان کمیته ی مجزایی را برای انجام تبلیغات خاص میان زنان تأسیس کرد: اعضای حزب و عمدتاً زنان، کمپینی را برای حق رأی همگانی به راه انداختند که معادلی بود برای زنان طرفدار حق رأی برای اصلاحات انتخاباتی .

مبارزه برای اصلاح انتخاباتی در اتریش، علی رغم حذف این دستور کار از ماده ی پنجم قوانین انتخاباتی، نهیبی شد برای احیای تبلیغات حزبی در میان زنان و سازمان دهی مستحکم و نظام مندی در این شاخه ی کار حزبی .

در بلژیک، آغاز جنبش سوسیالیستی زنان به زمان مبارزه برای اصلاحات انتخاباتی باز می گردد.

در ایالت متحده، جایی که بسیاری از " مسائل ضروری طبقه " در جلوی کارگران ظاهر شد و جنبش دایما در مقابل موانعی در ارتباط با سیستم کهنه ی پارلمانی بورژوازی، متزلزل بود، کشاندن زنان کارگر به مبارزه ی فعال سیاسی به سبب منافع حزبی ضرورت یافت. در سال 1908 حزب سوسیالیست آمریکا کمیته ی زنان را برای آژیتاسیون و تبلیغات بین زنان

کارگر سازماندهی کرد . از سوی دیگر، در کشورهای همچون فرانسه و سوئیس، جایی که مسائل دموکراسی سازی بیشتر نظام دولتی مطرح نشده بود، جنبش زنان سوسیالیست رشد کم بنیه ای داشت.

در نتیجه ، به کشورهای (به جز آلمان) اکثریت هسته های زنان در درون ساختار حزبی اخیرا شکل گرفته اند و در طول پنج یا شش سال پیش از جنگ متبلور شده اند، نمی توان کمک چندانی کرد. پیشرفتی که طی این سال های اخیر در جذب زنان کارگر به حزب ایجاد شد چشمگیر است و کنفرانس زنان کارگر در کپنهاگن (Copenhagen) ، گواهی است برجسته بر این موضوع. هیچ شکی وجود ندارد که با مساعدت به کار بین زنان پرولتاریا که اکنون سوسیال دموکرات ها در حال فراگیری آن هستند، مداخله ی زنان کارگر در مبارزه ی طبقاتی با شدت بیشتری پیش خواهد رفت.

مشارکت زنان کارگر در کل جنبش پرولتاریا دیگر امری تجملی نیست و به ضرورت بنیادین برای موفقیت مبارزه ی انقلابی تبدیل شده است.